

## شرایط قاضی - عدالت

برگه جلسه :

صفحه 165 و 166

### بیان دو رفتار

با قبول مفاد این مقدمه، این پرسش رخ می نماید که با توجه به معنای مشروح از لغت در مورد عدالت، فقیهان بر پایه چه سندی به تفسیر آن به گونه ای که در متون فقهی مطرح است، رسیدند؟! شاید نتوان تردید کرد که مبنای این جابجایی و انتقال یکی از دو امر است:

1. امر اول: معتبره ابن ابی یعفر است که نیازمند توضیح نیست.
2. برخی تلاش‌ها.

این تلاش‌ها در اثبات این همانی عدالت در لغت و در فقه (بنا بر برخی از تفاسیر آن) است. به عنوان مثال محقق خویی در گفتگویی نسبتاً طولانی از عدالت چنین فرموده است (با تلخیص):

«لم تثبت للعدالة حقيقة شرعية و لا متشرعية و انما هی بمعناها اللغوی - اعنی الاستقامة و عدم الجور والانحراف - و ان ترک المحرمات و الاتیان بالواجبات قد یستند الی عدم المقتضی لفعل الحرام او ترک الواجب و قد یكون الرادع عن ارتکاب المعصية مع وجود المقتضی لها رجاء الثواب او الخوف من العقاب و هذا المعنی من العدالة هو المراد منها فی موضوع جملة من الاحکام الشرعية. فالتحصّل ان العدالة هی الاستقامة فی جادة الشرع بداعی الخوف من الله او رجاء الثواب و هی صفة عملية و لیست من الاوصاف النفسانية بوجه، لوضوح انها هی الاستقامة فی الجادة بداعی الخوف او رجاء الثواب»<sup>1</sup>.

بر اساس این متن، تفسیر عدالت به یک رفتار خاص چیزی جز معنای لغوی آن نیست.

محقق خویی با مسلم‌انگاشتن مفاد فوق می‌افزاید:

«1. ان الاستقامة - بالمعنی المتقدم - تعتبر ان تكون مستمرة بان تصیر كالطبيعة الثانوية للمكلف فالاستقامة فی حین دون حین لیست من العدالة فی شئ فان المكلف لا یكون مستقیماً بذلك فی الجادة و لا سالکاً لها بداعی الخوف أو رجاء الثواب. و بعبارة اخرى أن المكلف - وقتئذٍ - لا یمكن الوثوق باستقامته، لانه قد یستقیم و قد لا یستقیم مع أن المعتبر فی العادل أن یوثق بدينه و لا یتحقق ذلك الا بالاستمرار فی الاستقامة و كذلك الحال فیما اذا استقام بالاضافة الی بعض المحرمات دون بعض و لعل ما ذکرناه من اعتبار الاستمرار فی فعل الواجبات و ترک المحرمات هو الذی اراده القائل بالملکة و لم یرد انها ملکة کسائر الملكات.

2. أن الاستقامة مع الاستمرار علیها التي فسّرنا بها العدالة المعتبرة فی جملة من الموارد لا یضرها ارتکاب المعصية فی بعض الاحیان لغلبة الشهوة أو الغضب فیما اذا ندم بعد الارتکاب لأنه حال المعصية و ان كان منحرفاً عن الجادة الا أنه إذا تاب رجع الی الاستقامة...»<sup>2</sup>.

(جلسه شصت و چهارم)

### نقد رفتار اول

رفتار اول مبتنی بر اخذ به روایت ابن ابی یعفر است، در حالی که این روایت ظاهراً نقل به معناست و از انسجام لازم برخوردار نیست (متن روایت با دقت ملاحظه شود)؛ برخی فقیهان چون شیخ انصاری هم هر چند در صدد اصلاح آن برآمده‌اند، لکن در این کار موفق نبوده‌اند؛ از این رو، هر گاه رفتار دوم را نپذیریم - که نمی‌پذیریم - نباید عدالت را از معنای لغوی آن به معنای دارج

در فقه کوچ داد! و در برخورد با معضل کمبود عادل بر اساس تفسیر فقهی آن در خارج و عدم تناسب بین عرضه و احتیاج، یا قائل به توسعه در کاشف عدالت - حتی طرح نظریه کاشف تعبدی - شد یا به گونه‌ای که شیخ انصاری در کلام پیش نقل شده از وی رفتار کرد، تعامل نمود، رفتاری که عقیم است و ناهمسویی صدر و ذیل در آن مشاهده می‌گردد؛ هر چند شیخ اعظم، خشنود به راه حل خویش است. (در کلام ایشان دقت شود، مشکلات کلام، خود را می‌نمایاند!).

به هر روی به نظر می‌رسد: با توجه به معضل فوق، تفسیر عدالت را نباید به دست روایت عبدالله ابن ابی یعفر سپرد. نباید فراموش کرد که اگر شارع مقدس اصطلاحی خاص از عدالت در نظر داشت با توجه به احتیاج شدید به تفسیر آن، قاعدتاً بارها مورد سوال قرار می‌گرفت و می‌بایست نصوص متعدد عهده‌دار تفسیر آن شوند. از این رو به نظر می‌رسد آن چه روایت عبدالله ابن ابی یعفر از عدالت ارائه می‌دهد، تفسیر حداکثری است و اشاره به مرحله عالی عدالت دارد، بدون این که عدالت منحصر به آن باشد. با این توضیح معلوم می‌گردد که نصوص دال بر اعتبار عدالت در شاهد با نصوص دال بر اعتبار «مرضی بودن»، «علم منه خیر»، «عفیفاً صائناً»، «صلحاء» و... منافات نداشته و همگان به یک حقیقت اشاره دارند، بدون این که تعارضی در میان باشد. حاصل تحقیق فوق این خواهد بود که آن چه در مثل شاهد لازم است، این است که صاحب طریقتی مستقیم باشد.<sup>3</sup>

هوی و هوس او را از داوری و شهادت به حق باز ندارد، مرضی باشد<sup>4</sup> و گفته او قرار و قناعت وجدان آورد.<sup>5</sup>  
(پایان جلسه)

1. التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج1، صص 254 - 257.

2. همان، ص 257 و 258.

3. المرضی المستوی الطریقة. ما قام فی النفوس انه مستقیم الحکم بالحق. الحکم بالاستواء.

4. الذی لا یمیل به الهوی فیجور فی الحکم الوافی للحق فی حکمه.

5. مرضی یقنع به.

#### مشروح درس :

#### بسم الله الرحمن الرحيم

ما بعد از این که عدالت را در فقه بررسی کردیم به سراغ روایت عبد الله بن ابی یعفر و بعد از بررسی روایت به سراغ لغت رفتیم و بعد این سؤال را مطرح کردیم که این تعریف هایی که بین فقها معروف است از کجا در فقه آمده است؟ و پاسخ دادیم که دو منشأ می تواند داشته باشد یکی روایت و دوم تحلیل یعنی یک طور عدالت را تحلیل کنیم که از لغت هم خارج نشویم و بگویم عدالت با توجه به لغت به همین معنا است. این مطلب در بحث های فقهی خیلی تأثیر گزار است.

#### نقد رفتار فقها

آیا صحیح است که علما با توجه به روایت عبد الله بن ابی یعفر عدالت را از معنای لغوی به معنای مصطلح تغییر دهند؟ به نظر من استفاده از این روایت (که بر روی برخی مبانی معتبره بود و بر روی برخی مبانی در اعتبارش تردید بود) با توجه به این که این روایت از انسجام لازم برخوردار نیست کار درستی نیست. گاهی ماهیت عدالت با نشانه عدالت به هم آمیخته و در خود نشانه هم بیان واحد نیست و لذا عرض کردم که این روایت بیشتر نقل به معنا می نماید تا نقل به عین الفاظ. شما رساله ی عدالت شیخ را ببینید، ایشان خیلی تلاش می کند که این روای را درست کند ولی من توفیقی برای این کار ندیده ام. فراموش نکنیم که بحث عدالت یک بحث بدون کاربرد یا با کاربرد کم نبوده است، از کتاب اجتهاد و تقلید تا کتاب دیات این بحث هست در زندگی مردم هم که الی ما شاء الله وجود دارد در طلاق در قضاوت، در تقلید، در قیمت گذار بحث عدالت مطرح

می شود آیا لازم نبود روایت در مورد عدالت سؤال کنند و ائمه هم جواب دهند؟ اگر یک مسأله مهم است باید بیان مهم هم برایش صادر شود اگر ما پنج تا شش تا روایت داشتیم ولو متعارض راجع به تفسیر عدالت این معلوم می شد در بین اصحاب راجع به این مسأله بحث و گفتگو بوده است اما اصلاً شما اثری از تفسیر عدالت نمی بینید مگر در این روایت آن هم با این وضعیتی که دارد. این روایت علاوه بر این که انسجام در متن ندارد مشکلات دیگری هم دارد از جمله:

این روایت در مورد عدالت شاهد بحث می کند ما در روایات متعددی داریم که شاهد باید مرضی باشد شاهد باید مرضی عند الناس باشد در روایتی دیگر می گوید «عَلْمٌ مِنْهُ خَيْرٌ» مردم از او خیر سراغ داشته باشند، از او به نیکی یاد کنند یک روایت دیگر می گوید «عَفِيفًا صَائِنًا» انسان عفیف و صائنی باشد یک روایت دیگر دارد که از صالحین باشد، این ها اموری است که ما در شاهد لازم داریم، یک کسی بخواهد در دادگاه شاهد باشد اما رفتار و گفتارش در بین مردم مورد رضایت نباشد این منافات دارد، از یک شاهد دادگاه انسان انتظار دارد که نمازش را خوب بخواند یا به قول مفتاح الکرامه در اول وقت هم بخواند چون اگر در آخر وقت بخواند فاسق است یا باید ادب معاشرت داشته باشد، علم منه خیر ما در روایات شاهد فقط روایت ابن ابی یغفور را که نداریم یا باید بگوییم این روایات باهم تعارض دارد یا باید به گونه ای این ها را با هم جمع کنیم و جمع اش به این است که بگوییم امام دارند حداکثر را بیان می کنند یعنی عدالت یک حداکثر دارد و یک حداقل، حداکثرش همین است که امام در این روایت عبدالله بن ابی یغفور بیان کرده اند و یک حداقلی هم دارد که در روایات دیگر بیان شده است. پس ما نباید یک مسأله ی مهمی مثل تفسیر عدالت را بدهیم به دست یک روایتی که یا مشکل سند دارد یا انسجام داخلی ندارد علاوه بر این مطالبی که بیان شد. پس تغییر اصطلاح عدالت از معنای لغوی به تفسیر فقها با توجه به این روایت کار درستی نیست.

#### دو نکته

بسیاری از علما عدالت را به اتیان واجبات و ترک محرّمات معنا کرده اند یا ملکه ای که این طور باشد، برخی هم تا حد عصمت رسانده اند بعد با مشکل عدم تناسب بین این تعریف با آن چه که در خارج نیاز است چون این تعریف نادری از مردم را شامل می شود از آن طرف هم این همه کارایی برای عادل، گفته اند ما در کاشف از عدالت توسعه می دهیم یعنی عدالت همین است ولی شما در خارج همین که دیدی شخص مسلمان است و ظاهر الصلاح است بگو عادل (توسعه ی در کاشف از عدالت)؛ این مطلب چقدر درست است که شارع عدالت را ببرد تا نزدیک عصمت از آن طرف عادل را موضوع بسیاری از آثار قرار دهد بعد در خارج به این مشکل برخورد کند که این همه عادل ما سراغ نداریم بعد بگوید کاشفش را من توسعه می دهم آیا این جعل حکیمانه است؟ آیا این ناهمسویی در جعل نیست؟ آیا این عقب نشینی در معنای عدالت نیست؟ این چه معنا می دهد که ما از یک طرف عدالت را از معنای لغوی کوچ دهیم به یک معنای حداکثری و از آن طرف عدالت را در موارد زیادی شرط بدانند بعد وقتی که به مشکل برخورد کرد در راه کشف آن توسعه دهد؟ به نظر ما این کار تمام نیست. شیخ انصاری فرمود: عدالت ملکه اتیان واجبات و ترک محرّمات است از آن طرف هم می خواهد این اشکال را برطرف کند و نمی خواهد از تعریف خود هم عقب نشینی کند، ایشان توسعه در راه های کشف نداد بلکه فرمود ملکه مرحله ی شدیدش عصمت است اما یک مرتبه ی ادنی هم دارد و آن که در عدالت معتبر است ادنی مرتبه است لذا ممکن است از صاحب ملکه عصیان صادر شود کثیراً چند سؤال از شیخ:

به چه دلیل ادنی مرتبه ی ملکه در عدالت شرط است؟ ادنی مرتبه ی ملکه یعنی چه؟ یعنی کوتاه ترین زمان ملکه؟ ملکه غیر از رفتار است، در رفتار ممکن است انسان تحت تأثیر قرار بگیرد و عملی را انجام دهد، این رفتار وقتی خیلی تکرار شود می شود عادت، بعد اگر رسوخ پیدا کند در نفس می شود ملکه، حال شما بگویید مراد اولین رسوخ است باید برای این مطلب دلیل بیاورید، جالب است برای این که آن مشکل را حل کند می فرماید: ممکن است معصیت زیاد هم صادر شود ولی در ادامه گفت باید حواسمان باشد که ما نمی توانیم کار را به دست هر کسی بدهیم کار را باید به دست کسی دهیم که اطمینان داریم، این حرف با حرف بالا ناسازگار است. طرح شیخ دچار تناقض صدر و ذیل است البته نه تناقض آشکار.

پس اگر ما بخواهیم عدالت را از معنای لغوی اش که کاملاً یک معنای دلنشین است (مستقیم الطریقه، بدون اعوجاج، در مسیرش حرکت می کند، مرضی مردم است، علم منه خیر است، یقنع به است) به معنای اتیان واجبات و ترک محرّمات که یک معنای خاص است منتقلش کنیم با این روایت با این مشکلات یا با توسعه ی در کاشف و بگوییم صرف حسن ظاهر این هم که

تناقض در جعل و خلاف حکمت است، رفتار شیخ هم رفتار موفقی نیست.

سؤال: با توجه به مطالبی که گفته شد آیا روایاتی که می گویند کار مسلمان را باید حمل بر صحت کرد، حمل بر احسن کرد مخالف حکمت نیست؟

پاسخ: آن روایات را هم باید به گونه ای معنا کرد که اصول مهم زخمی نشود لذا در روایات داریم که حسن ظن داشته باشید در جامعه ای که فاسد نیست اما در محیطی که جامعه فاسد است یا فرد فاسد است شما نمیخواهد توجیه کنید بلکه نهایتاً توقف کنید. یا مثلاً آن خیلی از آن روایات ناظر به این است که کار دیگران را بگذارید خودشان تفسیر کنند. مشکلی که هست این است که **گاهی ما متصدی تفسیر کار دیگران می شویم**. یا خیلی از روایات این است که حمل بر صحت کنید اما آثار شرعی را بار نکنید و ترتیب اثر ندهید. باید دقت کنیم که آن ها یک چارچوب هایی دارد که هم اخلاق جامعه را بالا می برد و هم حکمت زخمی نمی شود. تراث دینی را باید همیشه تعدیل شده فهم کرد، باید در نظام حلقوی و هرمی فهم کرد. اما رفتار دوم که از آقای خویی بود: ایشان می گوید همین که ما فقها می گوییم همان معنای لغت است و لذا تصریح می کند که عدالت نه حقیقت شرعیه دارد و نه حقیقت متشرعیه و می خواهد بگوید از همین که لغت می گوید عدالت به معنای فقهی استفاده می شود. این مطلب را ما می توانیم به تمام کسانی که روایت را قبول ندارند ولی تفسیر فقها از عدالت را قبول دارند و همان طور معنا می کنند مانند صاحب مدارک نسبت دهیم.